

## تصاویر بلاغی خورشید در شاهنامه و بازتاب اسطوره مهر در آن

سید رسول موسوی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور<sup>1</sup>

### چکیده

این مقاله نشان می‌دهد که اسطوره مهر به عنوان یکی از عناصر مهم خیال شاعرانه می‌تواند زمینه‌های ساخت تصاویر بلاغی، استعاری و تشبیهی را برای شاعر فراهم نماید. نویسنده کوشیده است روایت‌های اساطیری مهر را با مصادیق هنری آن در شاهنامه تطبیق دهد. مهر در شاهنامه صورت خیال شاعرانه و رنگ ادبی و اعتلای هنری و زیباشناختی یافته است. سایه‌روشن‌های سنت پرستش و ستایش مهر و آیین میتراپیسم و آراسته‌شدن مهر به اوصاف انسانی در تصاویر استعاری و بلاغی، به ویژه در ترسیم طلوع و غروب، در شاهنامه مشهود است. پرندگان اساطیری نیز در ساخت تصاویر بلاغی نقش مؤثری دارند. در این مقاله سعی شده است خلاقیت هنری فردوسی در حوزه تصویرسازی بر مبنای اسطوره مهر بررسی و تحلیل قرار شود.

**کلیدواژه‌ها:** اسطوره، مهر، تصویر بلاغی، صور خیال، شاهنامه.

تاریخ دریافت مقاله: 87/6/31

تاریخ پذیرش مقاله: 88/1/30

1. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نویسنده است. استاد راهنما: دکتر علی محمد پشت‌دار، استاد

مشاور: دکتر علی (پدرام) میرزایی. دکتر فاطمه کوپا.

Email: Iranvir\_Srm@yahoo.Com

## مقدمه

چیستی اسطوره یکی از پرسش‌هایی است که از دیرباز ذهن پژوهندگان و خوانندگان متون شعر و نثر را به خود مشغول ساخته و در عصر حاضر در شمار پرسش‌های فلسفی درآمده است. اسطوره که مولود اندیشه و تخیل و دانش نخستین اقوام باستانی و بیانگر آرمان‌های بشری است، در گذر تاریخ حیات تازه و هویت خاص یافته است. اسطوره امروزه در مباحث زبان‌شناسی، نقد ادبی، تئوری ادبیات، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، ادبیات کلاسیک و معاصر، نقش و کارکرد قابل توجهی دارد.

یکی از اساطیر کلاسیک، اسطوره مهر است که در شعر و نثر پارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. آنچه در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، تصویر بلاغی خورشید و بازتاب اسطوره مهر در شاهنامه فردوسی است. اکنون جای آن است که این پرسش مطرح شود که تعریف عملیاتی اسطوره و موضوع و هدف آن چیست و در پی آن بدانیم کارکرد بلاغی اسطوره مهر در شاهنامه چگونه است؟

اسطوره، قصه‌ها و سرودهای دیرین بشری است که در آن از خدایان، عالم و جهان زندگی و اتفاقات طبیعت و صور کیهانی سخن رفته است. اسطوره محصول دورانی است که آدمیان نسبت به جهان هستی و پدیده‌ها بینش احساسی و شهودی داشته‌اند. داستان‌های کهن اساطیری زمانی برای بشر حقیقت تلقی می‌شده و ماهیت تاریخی و دینی داشته است.

موضوع اسطوره بیشتر خدایان، قهرمانان، ایزدان و دیوان، نبرد نیروهای خیر و شر، باورها، مرگ و زندگی، اعمال مذهبی و شگفتی‌های طبیعت و نیروهای آسمانی است. اسطوره در زمان و مکانی دیگرگون رخ می‌دهد.

هدف از مطالعه اساطیر، شناخت و تفسیر دانش نخستین بشر و طرز تلقی او از پدیده‌ها و احوال عالم است.

اسطوره‌ها رفتار ذهنی بشر نخستین به منظور دستیابی به حقیقت و کنه هستی است. از این رو می‌توان گفت اسطوره‌ها با فلسفه و تفکر پیوند یافته و ماندگار شده‌اند. راز ماندگاری اسطوره‌ها همین است که در قلمرو فکر و ذهن و زبان انسان‌ها رسوخ کرده و حیات تازه یافته‌اند.

### پیشینه تحقیق

اسطوره‌پژوهی و بحث‌های علمی درباره اسطوره از اواخر قرن نوزدهم شروع شد و یکی از آغازگران این بحث، ماکس مولر<sup>۱</sup> است که اسطوره را نتیجه بیماری زبان می‌داند. فروید نیز درباره اسطوره بحث‌هایی دارد و نقش آن را در ارضای امیال می‌داند. یکی از کتاب‌های مهم درباره اساطیر، کتاب فریزر<sup>۲</sup> (1845 - 1941) - مردم شناس انگلیسی و استاد دانشگاه لیورپول - است که با عنوان شاخه زرین<sup>۳</sup> در دوازده جلد در سال 1890 منتشر شد. دیگر اسطوره‌شناس مهم میرچا الیاده<sup>۴</sup> اهل رومانی است. مهم‌ترین اثر او دایرةالمعارف دینی است که در سال 1987 در 16 جلد به چاپ رسید و کتاب چشم‌اندازهای اسطوره که ترجمه جلال ستاری (1372) است. از منتقدان بنام اسطوره‌گرا یکی رابرت گریوس<sup>۵</sup> - شاعر شهیر انگلیسی - و دیگری ادیب بزرگ کانادایی نورترپ فرای<sup>۶</sup> (1912 - 1991) است که کتاب آناتومی نقد را در سال 1957 نوشت و صالح حسینی آن را با عنوان تحلیل نقد ترجمه کرد.

در بررسی‌های انجام شده، موضوعی منطبق با موضوع تحقیق حاضر یافت نشد، اما در امتداد آن می‌توان به آثار مرتبط با تحقیق از جمله کتاب آیین مهر در دو جلد (1380) نوشته هاشم رضی، پژوهشی در اساطیر ایران (1375) نوشته

1. Max mooler

3. Golden bough

5. Robert Graves

2. Frazer

4. Mircea Eliade

6. Northrop Frye

مهرداد بهار و همچنین کتاب از اسطوره تا تاریخ (مجموعه مقالات) (1375) گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل پور و تاریخ اساطیری ایران نوشته ژاله آموزگار، شناخت اساطیر ایران از جان هینلز با ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی (1382)، اسرار آیین میترا از فرانتس کومن با ترجمه هاشم رضی، سایه‌های شکار شده (1378) نوشته بهمن سرکاراتی و جستار درباره مهر و ناهید نوشته محمد مقدم اشاره کرد.

اسطوره یکی از عوامل سازنده ادبیات است. پرداخته نیروی خیال و مبتنی بر تجربه و شناخت و نگرش اولیه بشر از جهان هستی است. اسطوره شکل‌دهنده صور خیال ادبی است. بنابراین می‌توان گفت عصر اساطیر بر عصر ادبیات و کتابت تقدم زمانی دارد.

زبان اسطوره با ورود به عرصه ادبیات، تمثیلی، سمبلیک و استعاری می‌شود. اسطوره و روایات اساطیری پیش از حماسه وجود داشته است. بیشتر حماسه‌های پهلوانی از داستان‌های اساطیری و ساختار آنها مایه گرفته‌اند. داستان‌های اساطیری زیر خامه شاعر حماسه‌پرداز، رنگ آرمانی ادبی و هنری می‌یابد.

شاهنامه فردوسی به عنوان حماسه ملی ایران بنیان اساطیری دارد. این اثر ادبی و حماسی عرصه اساطیر گوناگونی چون شاهان، قهرمانان، نیروهای خیر و شر و پدیده‌های طبیعت و صور کیهانی است. یکی از این اساطیر، اسطوره مهر است که سنت پرستش و ستایش آن به دوران بسیار کهن برمی‌گردد و در شاهنامه تبلور ادبی و هنری یافته است.

فرضیه ما در این مقاله بر این است که از آنجا که اسطوره یکی از قطب‌های طرح ادبی است، فردوسی توانسته است از منظر این قطب، تصاویر بلاغی، استعاری و تشبیهی خلق کند. تصاویر اساطیری مهر (خورشید - خور - مهر - شید - هور آفتاب) در شاهنامه مبتنی بر تخیل شاعرانه و بیانگر سایه‌روشن‌های

اندیشه‌های میترایسم در ایران باستان است.

روش تحقیق در این پژوهش، تحلیل محتواست. روش تجزیه و تحلیل از نوع توصیفی - استنباطی و واحد تجزیه و تحلیل کلمه و بیت است. جامعه آماری تحقیق، شاهنامه فردوسی در 9 جلد (چاپ مسکو) است.

### اسطوره مهر

واژه مهر در پهلوی «متر» و «مثر»<sup>۱</sup> بوده و در اوستایی «میثره» و در لاتین «میترا»<sup>۲</sup> شده است. مهر در آغاز خدای پیمان بوده است. آیین مهرپرستی از آیین‌های باستانی ایران است که در روزگار اشکانیان گسترش بسیار می‌یابد.

مهر خدای مهمی در تاریخ بسیاری از کشورهای مختلف در ادوار گوناگون بوده است. پرستش او در غرب تا شمال انگلستان و در شرق تا هند گسترش داشته است. مهر در آیین زرتشتی یکی از ایزدان بزرگ و نیرومند است. او که نخست هزاران سال پرستیده می‌شد، هنوز مورد احترام زرتشتیان است.

در کتاب اوستا در مهریشت، که سرود مخصوص اوست، توصیف زیبایی از او می‌شود؛ مهر پیش از خورشید ظاهر می‌شود و همراهی او با خورشید باعث شده است که بعدها مهر معنی خورشید پیدا کند.

«اسطوره‌ای حاکی از این است که این ایزد، پس از زادن بر آن شد تا نیروی خود را بسنجد. از این روی، نخست با خورشید زورآزمایی کرد و در این کار، خورشید، تاب نیروی مهر را نیاورد و بر زمین افتاد. سپس مهر او را یاری داد تا برخیزد و دست راست خود را به سوی او دراز کرد و این دو ایزد بنا یکدیگر دست دادند. این نشان آن بود که خورشید با مهر بیعت کرد. پس مهر تاجی بر

---

1. Mithr  
2. Mithra

سر خورشید نهاد و از آن پس دو یاران وفادار هم شدند». (آموزگار 1383: 21)  
بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در ادبیات فارسی - به ویژه در شاهنامه فردوسی - اضافه تاج آفتاب یا تاج مهر که به نظر ما جنبه تشبیهی دارد، در عصر اساطیر به گونه دیگری درک می‌شده است. آفتاب شاه و خدا بوده و به راستی تاج داشته است. در نقش و نگارهای اساطیری، مهر را با تاجی پرتوافشان می‌بینیم.  
حکیم فردوسی در این باره چنین می‌سراید:

چو تاج خور روشن آمد پدید سپیده ز خم کمان بردمید  
(فردوسی 1966، ج 4: 120)

کمان در این بیت استعاره مصرّحه از آسمان است.

برین هم‌نشان تاز خم سپهر پدید آمد آن زیور تاج‌مهر  
(همان، ج 8: 23)

بینیم تا بر که گردد سپهر که را بر نهد بر سر از تاج مهر  
(همان، ج 5: 262)

چو خورشید تابنده بنمود تاج بگسترد کافور بر تخت عاج  
(همان، ج 4: 147)

تاج در اینجا مفهوم استعاری یافته است؛ استعاره مصرّحه از نخستین پرتوهای خورشید، و کافور استعاره مصرّحه از روشنایی خورشید است. همچنین در بیت‌های زیر:

ز ماهی چو بنمود خورشید تاج برافگند خلعت زمین را ز عاج  
(همان، ج 8: 300)

ز خاور چو خورشید بنمود تاج گل زرد شد بر زمین رنگ ساج  
(همان، ج 7: 224)

بر پایه مهریشت، مهر هر روز پگاهان بر گردونه زرین خویش از کوه سپند و آیینی البرز برمی‌آید و آسمان را درمی‌نوردد و با هزاران چشم، خانمان‌های آریایی را می‌نگرد تا مبادا کسی به کژی بگراید و پیمان بشکند. بنابراین، مهر بر پیمان‌ها نظارت می‌کند و برای بهتر انجام دادن چنین وظیفه‌ای، صفت خدای همیشه‌بیدار

را دارد و هرگز خواب به چشمانش نمی‌آید. در روزگاران سپسین، مهر با خورشید که او نیز زرینه‌ای است آسمان‌پوی، در آمیخته و یکی شده است.

در هند باستان، این خدا (مهر) که نامش به صورت «میتره» (دوستی یا پیمان) می‌آید، معمولاً همراه خدای دیگری به نام «ورونه» (سخن راست) به صورت ترکیب «میتره - ورونه» به یاری خوانده می‌شد. این دو بیشتر با عباراتی خاص انسان توصیف می‌شوند و هر دو با هم بر گردونه درخشان خود که ساز و برگش همچون گردونه‌های زمینی است، سوارند و در اقامتگاهی زرین - که هزار ستون و هزار در دارد - اقامت دارند. اما با وجود این تصویرپردازی، هیچ افسانه اسطوره‌ای درباره آنان ذکر نشده و تصویرپردازی تنها برای ترسیم خصوصیت این دو شخصیت به کار رفته است.

مهر با هر که پیمان را بشکند، دشمنی می‌کند و در این صورت است که به خدای جنگ مبدل می‌شود.

مهر کسی است که از «نظم» یا «راستی» محافظت می‌کند. اوست که بر دیوان دروغ می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد. فردوسی راستی و دروغ را این‌گونه تصویرپردازی می‌کند:

هر آن جا که روشن بود راستی      فـ دروغ دروغ آورد کاسـتی  
(فردوسی 1966، ج 3: 133)

راستی استعاره مکنیه از خورشید و دروغ استعاره مکنیه از چراغ میراست. مهر خدای راستی در مهریشت، که از قطعات زیبای حماسی اوستاست، در بخش نبرد با دروغ‌پرستان چنین آمده است:

«مهر سخن‌ها را به راستی آورد و سپاه بیاراید و دارای هزار چستی و صاحب شهریاری و دانا و تواناست.» (صفا 1363: 114)

«دروغ یا دروج در آغاز نامی برای ماده دیوان بوده است، ولی سپس کلمه‌ای می‌شود مترادف دیو.» (آموزگار 1383: 38)

مهر با پیمان شکنان یا مهر دروجان دشمنی سرسخت دارد، ولی نسبت به وفاداران خود مهربان‌ترین خداست. از این رو در شاهنامه واژه مهر هم به معنای مهربانی و هم در معنای خورشید به کار رفته است.

خرد داد و گردان سپهر آفرید درشتی و تنیدی و مهر آفرید  
به نیک و به بد دادمان دستگاه خداوند گردنده خورشید و ماه  
(فردوسی 1966، ج 2: 110)

«اصطلاح "دروغ" یا "فرب" بیشتر به عنوان لقبی برای اهریمن (انگرمینیو) یا برای دیو خاصی یا همچنین برای طبقه‌ای از دیوان که مشهورترین آنها ضحاک است، به کار می‌رود.» (هینلز 1382: 82)

«محققان برآنند که پیروان کیش مهر اعتقاد داشتند که این خدا (مهر) نه به صورت کودک بلکه همچون جوانی از صخره متولد می‌شود و نشانه‌هایی را که نمودار وظیفه اوست با خود دارد. خنجری که با آن روزی گاو نر را خواهد کشت و مشعل آتش که نماد نوری است که به جهان می‌آید و گاه کره‌ای که نماد فرمانروایی گیهانی است.» (همان: 124)

در شاهنامه، خورشید افزون بر خنجر و مشعل آتش با نشانه‌های دیگری برای انجام وظیفه خویش ظاهر می‌شود، از جمله: تیغ، سنان، گرز، درفش، چادر زرد، طراز چینی - کلاه زرین، کمند، سپر زرین.  
گفتنی است در شاهنامه واژه‌های خورشید، خور، شید، هور و آفتاب به عنوان مترادف «مهر» به کار رفته است.

چو خورشید تیغ از میان برکشید شب تیره گشت از جهان ناپدید  
(فردوسی 1966، ج 4: 12)

سپهدار ایران به فرزانه گفت که چون برکشد تیغ هور از نهفت  
به پیش سیاوش همی رو به هوش نگر تا چه فرماید آن دار گوش  
(همان، ج 3: 16)

چو خورشید رخشان ز چرخ بلند همی خواست افگند رخشان کمند  
(همان، ج 2: 176)



رخشان‌کمند استعاره مصرّحه از نخستین پرتوهای خورشید است.

همی چاره جست آن شب دیرباز چو خورشید بنمود چینی طراز  
برافروخت از کوه زرین‌درفش نگونسار شد پرنیانی‌درفش  
(فردوسی 1966، ج 7: 59)

چینی طراز استعاره مصرّحه است از نخستین پرتوهای خورشید که باریک است.

زرین‌درفش استعاره مصرّحه از فروغ و روشنایی است.

کوه اصلی کوه البرز بود که هشتصد سال طول کشید تا از زمین به در آمد. دویست سال طول کشید تا به «ستاره پایه» رسید و دویست سال تا «خورشید پایه» و دویست سال دیگر هم طول کشید تا به منتهی‌الیه آسمان رسید. به این ترتیب این کوه میان گیهان کشیده شده است، در حالی که ته آسمان در جایی که جهان را احاطه کرده، پیوسته است. (هینلز 1382: 29)

چو خورشید بر زد سر از کوهسار بگسترد یاقوت بر جویبار  
(فردوسی 1966، ج 3: 190)

تصویری از بلندی و پستی، خشکی و آب، زردی و سرخی (طلا و یاقوت) و نور سیال خورشید است.

چو خورشید شد بر سر کوه زرد نماند آن زمان روزگار نبرد  
(همان، ج 6: 53)

زرد شدن خورشید کنایه از به پایان رسیدن روز است.

ریشه‌های این کوه گیهانی (البرز) در زیر زمین پراکنده‌اند و آن را به هم پیوسته نگاه می‌دارند و از این ریشه‌ها، همه کوه‌های دیگر سر برمی‌آورند. در وسط زمین کوه «تیره» - که قلّه البرز است - قرار دارد و از آنجا تا به عرض، پل چینوت کشیده شده که روان‌ها پس از مرگ، در سفر خویش به سوی بهشت یا دوزخ باید از آن بگذرند. ستیغ آرزو بر لبه کوه البرز، دروازه دوزخ است که در آنجا دیوان با هم به گفت و گو مشغول‌اند.

گذشتن چو بر چینود پل بود      به زیر پی اندر همه گل بود  
از آن پس تن جانور خاک راست      روان روان معدن پاک راست  
(فردوسی 1966، ج 5: 238)

معدن پاک استعاره مصرّحه از آسمان که جایگاه روان‌های پاک است.

آسمان گاه چونان باغی به تصویر کشیده شده است:

چو خورشید بنمود تابنده‌چهر      در باغ بگشاد گردان‌سپهر  
پدید آمد آن توده‌ی شنبلیله      دو زلف شب تیره شد ناپدید  
(همان، ج 8: 66)

باغ استعاره مصرّحه از آسمان بامدادین است.

توده شنبلیله استعاره مصرّحه از روشنایی روز و پرتو خورشید است.

آسمان تیره شب گاه به کشور لاژورد تشبیه شده است:

چو بر زد سر از برج شیر آفتاب      زمین شد به کردار دریای آب  
یکی چادر آورد خورشید زرد      بگسترده بر کشور لاژورد  
(همان، ج 8: 233)

چادر زرد استعاره مصرّحه از روشنایی روز است.

کشور لاژورد استعاره مصرّحه از آسمان تیره شب است.

مهر نخستین خدایی است که قله‌های زیبای زرگون را فرا می‌گیرد و از آن‌جا این نیرومندترین (خدایان) بر سراسر سرزمینی که ایرانیان در آن جایگزین هستند، نظارت دارد.

مهر بر تن خود زرهی زرّین، بر دوش سپری سیمین و در دست گُری گران دارد؛ گری که صد گره و صد تیغه دارد و از فلز زرد و زر سخت ساخته شده است؛ گری که هم اسب و هم سوار را به هراس می‌افکند. او بر گردونه مینوی ستاره‌نشانی با چهار اسب سفید نامیرا که نعل‌های زرّین و سیمین دارند و ساخته سپندمینو هستند، سوار می‌شود. اسب‌های مهر بدون سایه هستند. در گردونه او هزار تیر و هزار نیزه و هزار تبرزین پولادین است. به هنگام حرکت در گردونه،

ایزد بهرام پیشاپیش او به صورت گرازی گام برمی‌دارد.

چو خورشید زرین‌سپر بر گرفت      شب تیره زو دست بر سر گرفت  
بینداخت پیراهن مشک‌رنگ      چو یاقوت شد مهر چهرش به رنگ  
(فردوسی 1966، ج 6: 159)

پیراهن مشک‌رنگ استعاره مصرّحه از تیرگی شب است.

چو خورشید زرین‌سپر برگرفت      شب آن شعر پیروز بر سر گرفت  
(همان، ج 5: 285)

زرین‌سپر استعاره مصرّحه از گردی خورشید و شعر پیروزه استعاره مصرّحه  
از آسمان است.

چو زرین‌سپر برگرفت افتاب      سر جنگجویان برآمد ز خواب  
(همان، ج 6: 367)

زرین‌سپر استعاره مصرّحه از گردی خورشید است.

شب تیره لشکر همی‌راند شاه      چو خورشید بفروخت زرین‌کلاه  
(همان، ج 6: 177)

زرین‌کلاه استعاره مصرّحه از نخستین پرتوهای خورشید است.

نیز خورشید با درفش ظاهر می‌شود.

چو بنمود خورشید تابان درفش      معصفر شد آن پرنیان بنفش  
(همان، ج 4: 287)

درفش استعاره مصرّحه از نخستین پرتوهای خورشید است.

پرنیان بنفش استعاره مصرّحه از آسمان است.

دگر روز چون آسمان گشت زرد      برآهیخت خورشید تیغ نبرد  
(همان، ج 7: 23)

زرد گشتن آسمان کنایه از فراخ دمیدن روز است.

- خنجر کشیدن خورشید:

به شبگیر خورشید خنجر کشید      شب تیره از بیم شد ناپدید  
(همان، ج 7: 47)

خنجر استعاره مصرّحه از پرتو خورشید است.

چو خورشید بر زد ز گردون درفش دم شب شد از خنجر او بنفش  
(فردوسی 1966، ج 4: 75)

درفش استعاره مصرّحه از نخستین پرتوهای خورشید است.

شب چونان حیوانی تصویر شده و خنجر، استعاره مصرّحه از پرتو خورشید است.

سنان خورشید:

چو بر زد سر از چرخ رخشان سنان بیچید شب گرد کرده عنان  
(همان، ج 5: 340)

رخشان سنان استعاره مصرّحه از نخستین پرتوهای خورشید است.

در نقش و نگارهای اساطیری، مهر شمشیر در دست و کلاهی خاص بر سر دارد. (هینلز 1382: 127)

شب تیره لشکر همی راند شاه چو خورشید بفروخت زرین کلاه  
(فردوسی 1966، ج 6: 177)

زرین کلاه مفهوم استعاره‌ای یافته و استعاره مصرّحه از نخستین پرتوهای خورشید است.

« تعدادی از نقوش برجسته مهر را سوار بر اسب که به شکار می‌رود و مار و شیری او را همراهی می‌کند، نشان می‌دهند. در صحنه‌های اصلی نقوش برجسته، ماجراهای این خدا با گاو نر به تصویر درآمده است. پیش از این که مهر گاو را بکشد، باید او را بگیرد و این کار را بسیار دشوار می‌بیند. مهر نخست موفق می‌شود که گاو نر را که در حال چراست بگیرد. اما گاو نر خود را رها می‌سازد و خدا را به دنبال خود می‌کشد، تا اینکه سرانجام حیوان سخت خسته می‌شود و مهر می‌تواند او را دوباره بگیرد و به غار ببرد و در آنجا او را بکشد» (هینلز 1382: 124-126). در بیشتر موارد گاو به معنی عمل آفرینش تعبیر شده است. ویژگی حیات‌بخشی این قربانی گیهانی را با گندمی که از دم گاو می‌روید، نمادپردازی کرده‌اند.

چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو ز هامون برآمد خروش چکاو  
(فردوسی 1966، ج 4: 182)

خورشید شیری پنداشته شده که پنجه بر پشت گاو زده است.  
«مراد از گاو مجازاً زمین است (زمین بر شاخ گاو است)، اما در لسان اساطیر،  
خورشید همان شیر است. (مقایسه شود با برج اسد) و زمین به لحاظ بارآوری  
همان گاو. حمله شیر به گاو در نقاشی‌های کهن هم دیده می‌شود. معنای  
اساطیری قدسی دارد و مدلول آن بارآوری و پیدایش بهار است، اما در اینجا  
شاعر روز را اراده کرده است.» (شمیسا 1378: 244)

در آیین میترا هست که مهر گاو را می‌کشد، در واقع به منزله فائق‌شدن  
خورشید یا مهر است. او را می‌کشد تا گیاهان به وجود آیند (بهار 1381: 275 –  
276). گاو مظهر ماه است. وقتی گاو به دست اهریمن کشته می‌شود، نطفه‌اش به  
ماه می‌رود. (همان)

ایرانیان به طبع ایران را سرزمین «پیمان» به شمار می‌آورند و می‌دانیم که  
جنگجویان پیش از رفتن به جنگ با «کشورهای ضد مهر» بر بالای اسب‌هایشان  
به درگاه مهر دعا می‌کنند.

یکی از تاریخ‌نویسان رومی به نام کویتوس روفوس / در کتاب تاریخ اسکندر  
چهارم روایت می‌کند که شاه ایران پیش از رفتن به جنگ، همراه با سردمداران و  
کارگزاران خویش همگی به گرداگرد صفوف مردان مسلح می‌گشتند و به  
خورشید و مهر و آتش مقدس جاویدان نماز می‌گزارند. (هینلز 1382: 121)  
در داستان پادشاهی خسرو پرویز می‌خوانیم:

بنالید و سر سوی خورشید کرد ز یزدان دلش پر ز امید کرد  
چنین گفت کای روشن دادگر درخت امید از تو آید به بر  
(فردوسی 1966، ج 9: 25)

نیز در داستان رستم و اسفندیار سوگند خوردن به خورشید که مربوط به

دوران مهرپرستی است.

به پیروزی و مردی و مهر و رای که شاهیت بادا همیشه به جای  
(فردوسی 1966، ج 5: 390)

واژه مهر، موهم دو معنی خورشید و محبت است.

به خورشید رخشان و جان زیر به جان پدرم آن جهاندار شیر  
که من زین پشیمان کنم شاه را برافروزم این اختر و ماه را  
(همان، ج 6: 234)

گاه از ستاره به عنوان گواه یاد می شود: در داستان رستم و سهراب، رستم  
چنین می گوید:

چه کردم ستاره گوی من است به مردی جهان زیر پای من است  
(همان، ج 2: 223)

مراد از ستاره مجازاً خورشید است.

کسی با ستاره نکوشد به جنگ نه با آسمان جست کس نام و ننگ  
(همان، ج 7: 416)

همچنین از آفریننده مهر این گونه سخن می گوید:

به دارندهی آفتاب بلند که بر جان دارا نجستم گزند  
(همان، ج 6: 405)

مصرع اول کنایه از خداوند است.

اهورا مزدا در بالا و در روشنی فرمانروایی می کند و اهریمن در پایین و در  
ظلمت و تاریکی و شب.

خورشید در نبرد با تیرگی شب پیروز می شود و پیراهن شب را می درد و  
تاریکی و ظلمت را از بین می برد.

چو پیراهن شب بدرید روز پدید آمد آن شمع گیتی فروز  
شهنشاه بر تخت زرین نشست در بار بگشاد و لب را بیست  
(همان، ج 7: 439)

چو خورشید پیراهن قیرگون بدرید و آمد ز پرده برون  
(همان، ج 6: 30)

پیراهن قیرگون استعاره مصرّحه از شب است.

چو خورشید بر زد ز خرچنگ چنگ بدرید پیراهن مشک‌رنگ  
(فردوسی 1966، ج 4: 162)

چنگ استعاره مصرّحه از پرتوهای خورشید است.

چو خورشید برداشت از چرخ زنگ بدرید پیراهن مشک‌رنگ  
(همان، ج 5: 301)

«در عصر اساطیر - که به قول نورتروپ فرای قبل از عصر ادبیات بوده است -

شاهین یا عقاب، سمبل خورشید بود و از این رو در آیین مهرپرستی جنبه تقدس داشت.» (شمیسا 1378: 197 - 198)

گفتنی است که پیروان آیین مهر هفت مرحله را پشت سر می‌گذاشتند که عبارتند از: «1- کلاغ 2- عروس 3- سرباز 4- شیر 5- پارسی 6- پیک خورشید 7- پدر یا پیر». (آموزگار 1383: 22)

در نماد شناسی اسطوره، کلاغ نمودار تاریکی در برابر خورشید است. فرزانه

توس، شب را سیه زاغ پرّان خوانده است.

چو خورشید تابان برآورد پر سیه زاغ پرّان فرو برد سر  
(فردوسی 1966، ج 2: 231)

پیوند سیمرغ را چونان نماد مهر، با خورشید در شاهنامه نیز باز می‌یابیم.

سیمرغ نیز از پرندگان مهری است. این مرغ شگفت را نیز می‌توان در شمار

مرغان خورشیدی آورد.

از سیمرغ در شاهنامه با لقب مرغ روشن‌روان و مرغ ژیان نیز سخن رفته است.

در آن هنگام که اسفندیار، رستم را تندرست و بی‌گزند در برابر خویش

آماده پیکار می‌بیند از افسون و چاره‌سازی زال و پیوند او با سیمرغ این‌گونه یاد

می‌کند.

شنیدم که دستان جادوپرست به هر کار یازد به خورشید دست  
چو خشم آرد از جادوان بگذرد برابر نکردم پس این با خرد

(همان، ج 6: 300)

سیمرغ نماد روشن‌رایی و فرزاندگی و چاره‌سازی است. شاهین همواره در ایران مرغی سپند و آیینی بود. او مرغ خورشیدی و پرنده مهری بود. سیمرغ و شاهین را می‌توان یک پرنده انگاشت و سیمرغ را بازتاب افسانه‌ای شاهین دانست.

«اگر سیمرغ همان شاهین باشد، نشانه روشن دیگری است بر سپندی و ارجمندی شاهین در فرهنگ کهن ایران» (کزازی 1368: 84)

سیمرغ بر فراز البرز خانه دارد که از کوه‌های خدانشین و مطلع خورشید است. کوه قاف هم که نشیمن عقاست، جنبه اساطیری دارد. در داستان زال و پرورش او به وسیله سیمرغ، می‌خوانیم:

فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ      بزد بر گرفتش از آن گرم سنگ  
بیردش دمان تا به البرزکوه      که بودش بر آن جا کنام و گروه  
(فردوسی 1966، ج 1: 140)

جالب اینجاست که سیمرغ و بچه‌های آن با دیدن زال بر او مهر می‌ورزند:  
نگه کرد سیمرغ با بچگان      بر آن خرد خون از دو دیده چکان  
شگفتی بر او برفکنند مهر      بماندند خیره بدان خوب‌چهر  
(همان، ج 1: 141)

«در آیین مهرپرستی خروس از نمادهای رازآمیز است و در پیوند با مهر که با خورشید یکی شده است.

در یکی از نگارهای مهری، در کنار میترا که گاو، نماد آفرینش پست خاکی و آبی را فرو می‌گیرد و پی می‌کند، خروسی بر نگاشته شده است، بدان‌سان که گویی این پرنده خورشیدی به آواز بلند و نویدگر خویش سرود پیروزی میترا بغ خورشید را می‌سراید و شادمانه رهایی آفرینش در بند را بانگ می‌زند.» (کزازی 1368: 94-95).

ناموس طبیعت و نظم کیهانی در واقع ستون فقرات علم الاساطیر ایرانی و نگره مزدایی است.



جان هینلز (1975) می‌نویسد:

ایرانیان باستان جهان را گرد و هموار مانند بشقابی تصور می‌کردند. در نظر آنان آسمان فضایی بی‌پایان نبود بلکه جوهری سخت همچون صخره‌ای از الماس بود که جهان را مانند پوسته‌ای در بر گرفته بود. (هینلز 1382: 29)

ولی آنچه مسلم است در شاهنامه، آسمان چونان «تخت سیمین» تصویر شده است:

چو ماه از بر تخت سیمین بگشت سه پاس از شب تیره اندر گذشت  
(فردوسی 1966، ج 6: 205)

تخت سیمین استعاره مصرّحه از آسمانی است که از پرتو ماه سیم‌فام شده است.

پشت نمودن خورشید در شاهنامه در مفهوم کنایی فرا رسیدن شب به کار رفته است:

چو خورشید تابنده بنمود پشت هوا شد سیاه و زمین شد درشت  
(همان، ج 3: 78)

چو خورشید تابنده بنمود پشت دل گیو گشت از برادر درشت  
فرا رسیدن غروب و شامگاه با زرد برگشتن خورشید، درم سازی، لعل شدن و سایه‌گستری آن به تصویر کشیده شده است.

چو خورشید تابنده برگشت زرد ز گردنده یک بهره شد لاژورد  
(همان، ج 8: 89)

چو خورشید تابان درم‌ساز گشت ز نخچیر گنه تنگ‌دل بازگشت  
(همان، ج 7: 326)

درم‌ساز شدن خورشید کنایه از زرد شدن آن و فرا رسیدن شامگاه است.

ز شبگیر تا گشت خورشید لعل زمین پر ز خون بود در زیر نعل  
(همان، ج 5: 329)

لعل شدن خورشید کنایه از فرا رسیدن شامگاه است.

ز شبگیر تا سایه گسترده هور همی این بر آن، آن بر این کرد زور  
(همان، ج 2: 17)

ز شبگیر تا سایه گسترده شید دو خونی از ین سان به بیم و امید  
(فردوسی 1966، ج 5: 130)

خورشیدچهر بودن در شاهنامه نشانه داشتن فر پادشاهی و شهریار است.

بفرمود تا یزدگرد دبیر پیامد بر شاه دانش پذیر  
چو آن نامه ی رای هندی بخواند یکی انجمن در شگفتی بماند  
هم از دانش و رای بوزرجمهر از آن تخت سالار خورشیدچهر  
(همان، ج 8: 216)

سالار خورشیدچهر کنایه از شهریار ایران است.

همچنین در دو بیت زیر:

بدان تیغ زن دست گوهر فشان زگیتی نجوید همی جز نشان  
که در بزم دریاش خواند سپهر به رزم اندرون شیرخورشیدچهر  
(همان، ج 5: 236)

نیز خورشید در سرنوشت و تقدیر افراد مؤثر است.

بدین سان همی گشت پیش سپاه نبود آگه از بخشش هور و ماه  
(همان، ج 6: 98)

بخشش هور و ماه کنایه از سرنوشت است.

خورشید، نماد بلندی است:

زدشت سواران نیزه گزار برفتند یکسر سوی شهریار  
به چینی نمود آنکه شاهی کراست ز خورشید تا پشت ماهی کراست  
(همان، ج 8: 168)

خورشید نماد بلندی، پشت ماهی نماد پستی و از خورشید تا پشت ماهی

کنایه از سراسر هستی است.

خورشید از آن جا که همه جا را می نگرد و مایه روشنایی جهان می شود، به

چراغ جهان و شمع گیتی فروز و چشمه روشن مانند شده است.

سکندر نگه کرد بالای اوی همان موی و روی و سر و پای اوی  
همی گفت که اینت چراغ جهان همی آفرین خواند اندر نهان  
(همان، ج 7: 25)

چراغ جهان استعاره مصرّحه از خورشید است.

یکی رزم کردند تا چاک روز چو پیدا شد از چرخ، گیتی‌فروز  
(فردوسی 1966، ج 4: 154)

گیتی‌فروز کنایه از خورشید است.

بینم که رای جهاندار چیست رخ شمع چرخ روان سوی کیست  
(همان، ج 3: 127)

شمع استعاره مصرّحه از خورشید است.

چو پیراهن شب بدریید روز پدید آمد آن شمع گیتی‌فروز  
(همان، ج 7: 439)

چشمه نیز استعاره مصرّحه از خورشید است.

شود روز چون چشمه روشن شود جهان چون نگین بدخشان شود  
(همان، ج 1: 208)

در شاهنامه، خورشیدچهر بودن افزون بر داشتن فرّ پادشاهی، نشانه زیبایی  
تمام نیز است.

در داستان زادن زال می‌خوانیم:

نگاری بُد اندر شبستان اوی ز گلبِگِرخ داشت وز مشک موی  
سام

از آن ماهش اومید فرزند بود که خورشیدچهر و برومند بود  
(همان، ج 1: 138)

خورشیدچهر، تشبیه بلیغ و کنایه از زن سام است.

ز مادر جدا شد بر آن چند روز نگاری چو خورشید گیتی‌فروز  
به چهره چنان بود تابنده شید و لیکن همه موی بودش سپید  
(همان)

خورشید مظهر زیبایی است و این واژه در شاهنامه در مقام استعاره از زیباروی  
به کار رفته است.

فردوسی در وصف کنیزکان رودابه چنین می‌سراید:

دو خورشید بود اندر ایوان اوی چو سیندخت و رودابه‌ی ماه‌روی

بیاراسته همچو باغ بهار سراپای پر بوی و رنگ و نگار  
(فردوسی 1966، ج 1: 159)

برخی از شخصیت‌های شاهنامه در پیوند با مهر هستند:

«در داستان رستم و اسفندیار، اسفندیار قهرمانی است که به وسیله نماینده  
اهورامزدا (زرتشت)، رویین تن و شکست‌ناپذیر شده است. سیمرغ که رمزی از  
یک خدای دیگر (مهر، خورشید) است، به یاری رستم می‌شتابد. جنگ رستم و  
اسفندیار جنگ دو آیین و مذهب است» (شمیسا 1369: 62 - 63)

رستم مهری است و همچون مهر گیتی فروز است.

نوشته یکی نامه‌ای بر حریر ز مشک و ز عنبر ز عود و عیبر  
سپرد این به سالار گیتی فروز به نوی همه کشور نیمروز  
چنان کز پس عهد کاوس شاه نباشد بران تخت کس را کلاه  
(فردوسی 1966، ج 2: 125)

در داستان پادشاهی گشتاسب از زبان دقیقی در شاهنامه می‌خوانیم:

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت  
به بلخ گزین شد بر آن نو بهار که یزدان پرستان بدان روزگار  
مران جای را داشتندی چنان که مر مکه را تازیان این زمان  
بدان خانه شد شاه یزدان پرست فرود آمد از جایگاه نشست  
بیفگند یاره فرو هشت موی سبوی روشن دادگر کرد روی  
(همان، ج 6: 66)

روشن دادگر کنایه از خورشید است.

همی بود سی سال پیشش به پای برین سان پرستید باید خدای  
نیایش همی کرد خورشید را چنان بوده بد راه جمشید را  
(همان، ج 6: 66)

در بیت:

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا  
(همان، ج 1: 42)

جمشید به خورشید تشبیه شده است.

فردوسی در وصف فریدون و شباهت او به جمشید و خورشید چنین

می‌سراید:

خجسته فریدون ز مادر بـزاد  
جهان را یکی دیگر آمد نهاد  
ببالید بر سان سرو سهی  
همی تافت زو فر شاهنشهی  
جهانجوی با فر جمشید بود  
به کردار تابنده خورشید بود  
به سر بر همی گشت گردان سپهر  
شده رام با آفریدون به مهر  
(فردوسی 1966، ج 1: 57)

گشتاسب زمانی که به پادشاهی می‌رسد، کاخ زیبایی می‌سازد و:

دو ایوان بر آورد از زر پاک  
زمینش ز سیم و ز عنبرش خاک  
برو بر نگارید جمشید را  
پرستنده مر ماه و خورشید را  
فریدونش را نیز با گوسار  
بفرمود کردن بر آنجا نگار  
(همان، ج 6: 70)

فردوسی کی خسرو را با خورشید سنجیده است و او را «نو آیین خور و ماه جفت» خوانده است.

بیامد به شادی به پیران بگفت  
که اینت نو آیین خور و ماه جفت  
(همان، ج 3: 159)

### نتیجه

اسطوره بر پایه تخیل شکل می‌گیرد و از پدیده‌ها و جهان آرمانی سخن می‌گوید. حماسه، پرورش ادبی اسطوره است. شاهنامه فردوسی به عنوان حماسه ملی ایران بن‌مایه اساطیری دارد. اسطوره مهر به عنوان یکی از عناصر خیال شاعرانه و عوامل تصویرساز، توانسته است زمینه‌های ساخت تصاویر بلاغی استعاری و تشبیهی را برای شاعر فراهم کند. تصویرهای اساطیری شاهنامه تنها زیبایی شاعرانه ندارد بلکه افزون بر آن، آشکارکننده پیوندهای زیباشناختی جنبه‌های زندگی و مبین بینش نافذ شاعر نسبت به مناسبات میان پدیده‌های هستی است که افاده آنها جهان اسطوره و حماسه را با دنیای خواننده یا شنونده خویشاوند می‌کند.

فردوسی کوشیده است تا با استفاده از بلاغت تصویر، اسطوره مهر را به کیفیت شاعرانه درآورد.

از آنجا که اسطوره یکی از قطب‌های طرح ادبی است، فردوسی توانسته است در پرتو این قطب، تصاویر بلاغی استعاری و تشبیهی خلق کند.

تصاویر اساطیری مهر (خورشید - خور - مهر - شید - هور - آفتاب) در شاهنامه مبتنی بر تخیل شاعرانه و بیانگر سایه‌روشن‌های باورها و اندیشه‌های میتراایسم در ایران باستان است.

اسطوره مهر از رهگذر صور خیال، تبلور ادبی و رنگ آرمانی و هنری یافته است. بیشتر تصویرهای مهری شاهنامه استعاری هستند و به اوصاف انسانی آراسته شده‌اند. در مرکز این تصاویر از نبرد و کشاکش بین دو نیروی متضاد سخن رفته است. در شاهنامه فردوسی، زبان اسطوره مهر، زبان تمثیلی، سمبلیک و استعاری می‌شود.

محیط شاهنامه تنها محیط حماسه و جنگ پهلوانان و تاج شاهی نیست بلکه محیط باورها و اندیشه‌هایی است که سرچشمه آنها دانش نخستین اقوام باستانی یعنی اسطوره است. این دانش نخستین از آنجا که با فکر و فلسفه و حکمت هستی‌شناسانه پیوند دارد، محدود به یک برش زمانی نمی‌شود بلکه گذشته، حال و آینده را در بر می‌گیرد.

اسطوره مهر و تصاویر شاعرانه آن به وسیله فردوسی تنها گوشه‌ای از عرصه باورها و اندیشه‌ها و فرهنگ بشر را به نمایش می‌گذارد. تحقیق در کاربرد و نقش اسطوره مهر در داستان‌های شاهنامه، به ویژه ارتباط آن با شخصیت‌های داستان، می‌تواند پنجره‌ای تازه برای شناخت بیشتر ابعاد فکری و هنری این اثر گرانمایه بگشاید.

### کتابنامه

- آموزگار، ژاله. 1383. تاریخ اساطیری ایران. چ 6. تهران: سمت.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. 1377. از اسطوره تا تاریخ (مجموعه مقالات). تهران: چشمه.
- الیاده، میرچا. 1364. چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. 1381. پژوهشی در اساطیر ایران. چ 4. تهران: آگاه.

- رضی، هاشم. 1380. آیین مهر. تهران: بهجت.
- سرکاراتی، بهمن. 1378. بنیان‌های اساطیری حماسه ملی ایران، سایه‌های شکار شده. تهران: قطره.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. 1366. صورخیال در شعر فارسی. چ 3. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. 1369. انواع ادبی. چ 2. تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ 1378. بیان. چ 7. تهران: فردوس.
- \_\_\_\_\_ 1378. نقد ادبی. چ 1. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله. 1333. حماسه‌سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.
- فرای، ریچارد. 1344. میراث باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فرای، نورتروپ. 1377. تحلیل نقد. ترجمه صالح حسینی. تهران: نیلوفر.
- فردوسی. 1966 م. شاهنامه. به تصحیح ی.ا. برتلس و دیگران. چاپ مسکو.
- کزازی، میرجلال‌الدین. 1368. از گونه‌های دیگر. چ 1. تهران: مرکز
- \_\_\_\_\_ 1376. رویا، حماسه، اسطوره. چ 2. تهران: مرکز.
- همایی، جلال‌الدین. 1367. فنون بلاغت و صناعات ادبی. چ 7. تهران: هما.
- هینلز، جان. 1382. شناخت اساطیر. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چ 8. تهران: چشمه.
- ورمازن. 1373. آیین میترا. ترجمه بزرگ نادرزاده. تهران: چشمه.

Archive of SID